



دوره ۵۰، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹
صفحات ۳۴۵ تا ۳۶۷ (مقاله پژوهشی)

قابلیت تجزیه اقرار مقید کیفری در فقه امامیه و حقوق ایران با نگاهی تطبیقی به حقوق کشورهای مسلمان

روح‌الله اکرمی *

دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه قم

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۱۲/۴)

چکیده

اقرار به اعتبار ترکیب آن به انواع مختلفی تقسیم می‌شود. اقرار مقید یکی از این اقسامی است که طی آن مقرر با پذیرش ادعای مدعی، قیدی را که مساعد به حال او است، به آن می‌افزاید؛ به گونه‌ای که ماهیت جزء نخست از جهت آثار حقوقی مترتب بر آن، تغییر می‌کند. مهم‌ترین اثری که بر این تقسیم‌بندی مترتب است، از جهت قابلیت تجزیه اقرار است. حقوق کیفری کشورهای مختلف رویکردهای متفاوتی را در این خصوص اتخاذ نموده‌اند. در مقررات موضوعه کشور ما نسبت به تجزیه اقرار مقید کیفری، حکمی بیان نشده است. از این رو در نوشتار حاضر، ضمن مطالعه اجمالی نظام حقوقی برخی از کشورهای اسلامی، موضوع از منظر دکترین حقوقی کشورمان مورد بررسی قرار گرفت و به این نتیجه دست یافتیم که اقتضای ادله و مبانی مطرح، آن است که به تجزیه‌ناپذیری چنین اقراری نظر دهیم.

واژگان کلیدی

اقرار مقید، تجزیه اقرار، ادله اثبات کیفری، فقه امامیه.

مقدمه

اقرار به‌عنوان یکی از مهم‌ترین دلایل نقش بسیار مهمی در اثبات دعاوی کیفری دارد؛ به‌گونه‌ای که در نظام حقوقی ایران بر سایر دلایل برتری داشته و تنها در صورت یقین قاضی به مغایرت آن با واقع می‌تواند از اعتبار بیفتد. اقرار به اعتبار ترکیب آن به سه قسم ساده، مرکب و مقید تقسیم می‌شود. در اقرار ساده (بسیط)، مُقر ادعای طرح‌شده را به همان شکلی می‌پذیرد که مدعی بیان داشته است؛ بدون آنکه جزئی را به نفع خود بر آن افزوده یا بکاهد. با وجود این اغلب اقراریه به‌صورت غیربسیط صورت می‌پذیرند که طی آن مُقر ضمن تصدیق تمام یا بخشی از ادعای مدعی جزئی را بر آن می‌افزاید که متضمن جهتی مساعد به حال او است. اگر جزء اخیر در قالب قیدی نسبت به جزء نخست، سبب تغییر ماهیت حقوقی آن شود، با اقرار مقید روبه‌رو هستیم،^۱ لکن اگر این جزء دوم به‌رغم ارتباط با جزء نخست، مستقل از آن و به تعبیری مختلف‌الانثر باشد، با اقرار مرکب مواجه خواهیم بود.^۲ به‌طور نمونه اگر متهم در برابر ادعای شاکی مبنی بر سرقت حدی از وی، به ارتکاب سرقت اقرار نموده و بلافاصله بیفزاید که مال مسروق را پیش از اقامه دعوا به مال‌باخته بازگردانده است، تا به این وسیله از قرار گرفتن در معرض مجازات حدی رهایی یابد و یا وی ضمن اقرار به قتل، مدعی شود که اولیای دم متعاقباً از وی گذشت کرده‌اند، با اقرارهای مرکب روبه‌رو هستیم. اما چنانچه ضمن تصدیق ربایش مال مورد ادعا، اظهار دارد که آن مال وقف عام است، اقرار مقید محسوب می‌شود.

مهم‌ترین اثر حقوقی مترتب بر تقسیم‌بندی مورد بحث به مسئله تجزیه اقرار برمی‌گردد. در عرصه دعاوی غیرکیفری، قوانین بسیاری از کشورها برخلاف اقرار مرکب، در اقرار مقید

۱. گفتنی است اقرار مقید صرفاً در قالب اضافه‌نمودن قیودی معنا می‌یابد که ماهیت حقوقی جزء نخست را دگرگون می‌سازند؛ مثل آنکه متهم به قتل بگوید من قربانی را عمداً کشتم، ولی مهدورالدم بوده است. چراکه در این صورت ماهیت قتل موضوع جزء نخست اقرار، از قتل موجب قصاص به قتل موجب تعزیر تغییر می‌کند. اما اگر زنی متهم به قتل شود و ضمن اقرار به قتل عمد ادعا کند که مجنی‌علیه فرزندش بوده است، به‌جهت عدم دگرگونی در ماهیت، اقرار مقید تلقی نمی‌شود و همچنین است در جایی که جزء اخیر نه باعث تغییر ماهیت متعلق جزء نخست، که استثنایی بر آن باشد، اقرار مقید محسوب نمی‌شود؛ مثل جایی که متهم اقرار به سرقت اثنائیه منزل کسی نماید و اضافه کند که ولی گاوصندوق را نبرده‌ام که در اینجا نمی‌توان از این استثنا چشم‌پوشی نمود و اقرار متهم را به آن نیز تعمیم داد.

۲. برخی از حقوق‌دانان وجود ارتباط تام میان دو جزء را در اقرار مرکب شرط می‌دانند (صفار، ۱۳۷۹: ۱۳)، لکن بعضی دیگر از اندیشمندان حقوقی نه تنها وجود ارتباط تام، بلکه اصل مرتبط بودن دو جزء را لازم ندانسته و از همین رو اقرار مرکب را به دو نوع اقرار مرکب مرتبط و غیر مرتبط تقسیم نموده‌اند (شهیدی، ۱۳۷۰: ۴۲ به بعد؛ محقق داماد، ۱۳۹۲: ۱۵۸). از این رو، اقرار متهم به سرقت مال از شاکی ضمن ادعای اینکه وی نیز به ارزش همان مال از او طلب داشته است، اقرار مرکب است در حالی که موضوع دو جزء با هم متفاوت بوده و مرتبط نیستند.

تجزیه‌پذیری آن را منتفی دانسته است. مفاد مواد (۱۲۸۲) و (۱۲۸۳) قانون مدنی ایران، (۴۹) قانون بیّنات اردن، (۳۴۲) قانون مدنی الجزایر، (۱۰۱) قانون بیّنات سوریه، (۶۹) قانون اثبات عراق و (۱۰۴) قانون اثبات مصر متضمن چنین موضعی هستند (عبدالوهاب محمد، ۲۰۱۴: ۱۳۷).

منظور از تجزیه‌پذیری اقرار مقید، آن است که اقرار به جزئی که به ضرر مُقر است (مقید) پذیرفته شود، ولی نسبت به جزء دیگر (قید)، آن را معتبر و مؤثر ندانیم؛ مگر آنکه دلیل دیگری بر درستی آن اقامه شود. اگر تجزیه اقرار پذیرفته نشود، به این معنا خواهد بود که اثبات مقید به واسطه اقرار، مشروط به پذیرش آن نسبت به قید است. لذا، نمی‌توان ادعای مُقر نسبت به قید را نادیده گرفت و صرفاً جزء مقید را به ضرر وی مورد استناد قرار داد.

در تحقیق حاضر تلاش شده است موضوع قابلیت تجزیه اقرار مقید در دعاوی کیفری از منظر نظام‌های حقوقی کشورهای اسلامی با تأکید بر حقوق ایران مورد کاوش قرار گیرد. با عنایت به ابتنای نظام حقوقی کشور ما بر مبانی فقهی، در تحلیل نگرش حقوق ایران، این جنبه نیز مطمح نظر قرار گرفته است.

پیش از ورود به بحث، به‌عنوان مقدمه اشاره می‌شود که در نظام ادله آزاد (دلایل معنوی) که اعتبار دلیل مبتنی بر اقرار وجدانی قاضی است و طریقت دارد، قاضی در ارزیابی اقرار آزادی عمل داشته و از این رو، می‌تواند آن بخش از اقرار را که به درستی آن اطمینان می‌یابد، بپذیرد و جزئی را که مورد تردید است، نادیده بگیرد (حمو الزهیری، ۲۰۰۶: ۲۱۹). اما در نظام ادله قانونی که مبتنی بر موضوعیت داشتن دلیل است، اختیار قاضی در ارزیابی دلیل محدود بوده و به این ترتیب تجزیه اقرار پذیرفته نمی‌شود. از همین رو، در سیستم‌های حقوقی رومی-ژرمنی اصل بر تجزیه‌پذیری اقرار کیفری است؛ الگویی که در کشورهای نظیر فرانسه جاری است. لکن در حقوق کشورهای متعلق به خانواده کامن‌لا مانند انگلیس، کانادا و ایالات متحده آمریکا اصل تجزیه‌ناپذیری اقرار علاوه بر امور غیرکیفری، در دعاوی کیفری نیز پذیرفته شده است؛ زیرا در این کشورها این ویژگی نظام اتهامی که جرم کیفری را از مصادیق جرم مدنی می‌داند، هنوز حفظ شده است. همین رویکرد نیز در میان کشورهای اسلامی ملاحظه می‌شود؛ چنان‌که کشورهایی مانند لیبی و مراکش که متأثر از نظام‌های حقوقی رومی-ژرمنی هستند، موضع نخست را اختیار نموده‌اند و در نقطه مقابل کشورهایی مانند سودان که هم‌سو با نظام‌های حقوقی آنگلو‌ساکسون هستند، نگرش دوم را برگزیده‌اند (برکات، ۲۰۱۰: ۵۵؛ محمد الرضی، ۲۰۰۳: ۵۲؛ بازی، ۲۰۱۰: ۵۷-۵۸). در این میان، برخی از کشورهای اسلامی نیز به سمت رویکردهای بینابین (تفصیلی) حرکت کرده‌اند.

در نوشتار حاضر از جهت نمونه، رویکرد چند کشور مسلمان به‌طور اجمال نسبت به تجزیه اقرار مقید اشاره شده است و در ادامه موضع حقوق کیفری کشورمان با در نظر گرفتن مبانی فقهی آن با تفصیل بیشتر بررسی شده است.

۱. رویکرد حقوق کیفری کشورهای قائل به تجزیه پذیری اقرار مقید

نظام حقوق ادله اثبات دعوی برخی از کشورهای مسلمان که مبتنی بر سیستم دلایل معنوی هستند، قاعده تجزیه‌پذیری اقرار را به‌طور مطلق پذیرفته‌اند.

قوانین الإجراءات و المحاکمات الجزائیه کویت مصوب ۱۹۶۰ و قانون المسطره الجنائیه مراکش مصوب ۲۰۰۲ نمونه‌ای از چنین رویکردی هستند. قانون کویت در ماده (۱۵۶) مقرر می‌دارد: «اگر متهم به ارتکاب جرم اقرار کند، در صورتی که دادگاه به درستی آن اطمینان یابد و نیازی به بررسی دلایل دیگر نبیند، می‌تواند تحقیقات را خاتمه دهد. با توجه به حکم این ماده، اعتبار اقرار وابسته به قناعت وجدانی دادرس است».^۱ در همین راستا ماده بعدی، اقرار متهم را در معرض ارزیابی دادگاه دانسته است؛ هرچند ایجاب نماید که تجزیه شود.^۲ قانون مراکش نیز در ماده (۲۹۳) اشعار داشته است: «اقرار متهم مانند سایر دلایل اثبات در معرض اختیار ارزیابی دادرسان قرار دارد».^۳ براساس همین اختیار دادرس در ارزیابی اقرار، رویه قضایی این کشورها برخلاف اقرار مدنی، در اقرار کیفری بر قابلیت تجزیه آن پایبند هستند. دیوان عالی کشور کویت در یکی از آرا مقرر داشته است: «دادگاهی که به رسیدگی ماهوی در دعوا پرداخته است، ملزم نیست که اقرار را دقیقاً مطابق آنچه بیان شده است، مورد عمل قرار دهد، بلکه در راستای حصول اطمینان در امور کیفری می‌تواند آن را تجزیه کند و بخشی را که با واقعیت سازگار می‌بیند، بپذیرد و از بخش دیگر که خلاف واقع تشخیص می‌دهد، اعراض کند». در رأی دیگری از دیوان این کشور آمده است: چون در دادرسی‌های کیفری اقناع مبتنی بر دلایل مطرح‌شده نزد دادرسی که رسیدگی ماهوی می‌کند، ملاک عمل است، وی زمانی می‌تواند طبق اقرار حکم نماید که به صحت آن مطمئن شده باشد و اگر جزئی از آن را منطبق بر حقیقت دید، به همان میزان ترتیب اثر می‌دهد (مطیران، ۲۰۱۶: ۴۸۴). در

۱. «إذا اعترف المتهم في أي وقت بأنه مذنب، فعلى المحكمة أن تسمع أقواله...، و إذا اطمأنت إلى أن الاعتراف صحيح و رأته انه لا حاجة إلى أدله اخرى فلها أن تستغنى عن كل اجراءات التحقيق الاخرى ... و أن تفصل في القضية».

۲. «... فأن أقوال المتهم، سواء في المحكمة أو في التحقيق السابق على المحاكمة، تخضع كغيرها من أقوال الخصوم أو الشهود لتقدير المحكمة، و لها أن تستخلص منها قرائن في الاثبات أو النفي سواء بالنسبة إلى المتهم أو إلى غيره من المتهمين، و لو اقتضى الامر تفسيرها أو تجزئتها».

۳. «يخضع الاعتراف كغيره من وسائل الاثبات للسلطة التقديرية للقضاء».

مراکش نیز دیوان عالی این کشور همین موضع را مورد تأیید قرار داده است. در رأی شماره (۳۱۳) این مرجع قضایی در سال ۱۹۷۹ نیز آمده است که «فضات دادگاه بدوی در سنجش اعتبار اقرار متهم اختیار کامل دارند و از این رو، می‌توانند تمام مفاد اقرار و یا بخشی از آن را که به درستی آن اطمینان یافته‌اند، بپذیرند و قاعده مدنی عدم تجزیه اقرار برای ایشان الزامی ایجاد نمی‌کند». در رأی دیگری از همین مرجع به شماره (۲۸۱) در سال ۱۹۵۱، تجزیه اقرار در صلاحیت دادرسی دانسته شده است که در موضوع، رسیدگی ماهوی نموده است و از این رو، دیوان عالی که در مقام تجدیدنظر، رسیدگی شکلی می‌کند، نمی‌تواند آن را نقض کند. از همین رو، رأی شماره (۷۶) این دیوان به سال ۱۹۶۱ که متهم، ایراد ضرب را در حالت دفاع مشروع اقرار کرده بود و دادگاه بدوی اصل ایراد ضرب را پذیرفته و ادعای وی را نسبت به دفاع رد کرده بود، تأیید نمود (بازی، پیشین: ۵۹).

تدقیق در آرای قضایی این کشورها به خوبی گواه بر این مطلب است که از نظام اقتناع وجدانی چنین نتیجه گرفته‌اند که دادرس، اختیار تجزیه اقرار را دارد و می‌تواند بخشی را که به درستی آن اطمینان دارد، بپذیرد و از بخش‌های دیگر صرف نظر کند.

۲. رویکرد حقوق کیفری کشورهای قائل به تجزیه‌ناپذیری اقرار مقید

در کشورهای مبتنی بر نظام ادله قانونی که اعتبار اقرار به تشخیص دادرس موکول نشده است، اقرار کیفری قابل تجزیه نیست.

در حقوق کیفری سودان بنا بر ماده (۲۱) قانون الإثبات، اقرار متهم چنانچه نزد قاضی صورت گیرد، دلیلی قاطع بر درستی متعلق آن است^۱ (عبدالمنعم حسونه، ۲۰۰۰: ۶۵). هرچند قانون الإثبات نسبت به تجزیه اقرار سکوت نموده است، اما در حقوق این کشور در دعاوی کیفری، همانند دعاوی غیرکیفری، اقرار قابل تجزیه نیست (بازی، پیشین: ۵۸). رویه قضایی نیز همین مبنا را پذیرفته است.^۲ در دعاوی حکومت سودان به طرفیت عمر سعد حامد در سال ۱۹۶۱ قاضی محمد / احمد / بورنات بر ممنوعیت تجزیه اقرار تأکید و چنین اظهار داشت که «پذیرش بخشی از اعتراف به‌عنوان دلیل، امری نادرست است. اقرار یا باید به‌طور کامل پذیرفته شود و یا به‌طور کامل نادیده

۱. «يشكل الإقرار بينه قاطعه على صحه المقر به، ... لا يشكل الإقرار في المسائل الجنائية بينه قاطعه إذا كان غير قضائي».

۲. رویه قضایی کشور پاکستان نیز که همانند سودان، نظام کیفری‌ای متأثر از قانون مجازات هند دارند نیز تجزیه‌ناپذیری اقرار را پذیرفته است. به‌طور نمونه، در دعوی رفاقت بی‌بی به طرفیت دولت در سال ۱۹۸۴، زنی که از مردی به اتهام زنا به عنف شکایت نموده، ولی به‌جهت عدم ارائه دلیل اثبات مرد تبرئه شده و زن به‌خاطر بارداری در دادگاه بدوی محکوم می‌شود، در دیوان شریعت فدرال با این استدلال که «اقرار باید به‌عنوان یک کل در نظر گرفته شود و اجزای تبرئه‌کننده آن را نمی‌توان دور از نظر نگه داشت؛ مگر دلایل مثبت نادرستی آن اجزا وجود داشته باشد»، حکم نقض شد (Cheema, 2006: 143).

انگاشته شود». در دعوی حکومت به طرفیت حسین عبدالرحمان در سال ۱۹۷۶ نیز همین مبنا پذیرفته شده است. البته در صورتی که بینة قوی بر خلاف واقع بودن بخشی از اقرار اقامه شود، مانعی در تجزیه اقرار وجود ندارد؛ چنان‌که در پرونده‌های حکومت به طرفیت مصطفی عبدالله موسی در سال ۱۹۷۶ و حکومت به طرفیت سنوسی علی بله در سال ۱۹۸۸ این نکته مطمح نظر قرار گرفته است^۱ (محمد الرضی، پیشین: ۵۳).

در حقوق کیفری عربستان چنانچه اقرار نزد مقام قضایی باشد، حجیت داشته و قاضی باید براساس آن رأی صادر کند؛ بدون آنکه نیاز باشد وی را به اطمینان برساند (فوزان، ۲۰۱۴: ۲۵۴). نظام الاجراءات الجزائیه عربستان که متضمن مقررات شکلی ناظر بر دعوی کیفری است، نسبت به تجزیه اقرار تعیین تکلیف نکرده است، لکن ماده (۱) اشعار داشته است: «دادگاه‌ها درخصوص دعوی مطرح در نزد خود، احکام شریعت اسلامی را براساس کتاب و سنت و نیز نظام‌نامه‌های حاکمیتی که مغایرتی با کتاب و سنت نداشته باشند، پیاده می‌کنند»^۱. در این راستا ماده (۱۱۰) اللائحه التنفيذیه لنظام المرافعات الشرعیه مصوب ۱۴۳۵ هجری قمری تصریح نموده است: «اقرار نسبت به مُقر قابل تجزیه نیست و نمی‌توان بخشی از آن را که به زیان وی است، پذیرفته و جزء دیگر را که به نفع او است، مورد توجه قرار نداد، بلکه باید آن را به منزله عبارت واحد قلمداد نمود؛ مگر آنکه بر وقایع متعددی دلالت داشته باشد که وجود یکی از آنها با سایر وقایع ملازمه حتمی نداشته باشد»^۲ حکمی که بر تجزیه‌ناپذیری اقرار مقید دلالت دارد (غرابی، ۲۰۱۸: ۷۴)؛ این حکم مبتنی بر فقه حنبلی است که در حقوق عربستان اجرا می‌شود (عبدال موجود، ۲۰۱۲: ۲۰۷). هیئت قضایی عربستان^۳ طی قرار شماره (۳)، رسیدگی به دعوی را براساس فقه حنفی الزام نموده و کتب «شرح المنتهی» و «شرح الإقناع» را به‌عنوان منبع معرفی نمود؛ با این توضیح که چنانچه هر دو کتاب در حکمی نظر همسان داشتند، همان باید رعایت شود و در صورت اختلاف، تقدم با موضع کتاب «المنتهی» است. چنانچه دادگاه به هیچ‌کدام از این کتب دسترسی نداشته باشد، تا زمان دسترسی به آنها مطابق «شرح الزاد» و «شرح الدلیل» حکم صادر می‌شود و در صورت عدم تعرض کتب مزبور به حکم مسئله، به قول برتری که در کتب مفصل‌تر بیان شده باشد، عمل می‌شود (فوزان، ۲۰۱۰: ۶۴-۶۳). در هر دو منبع اصلی «شرح المنتهی» و «شرح الإقناع» بر ممنوعیت تجزیه اقرار تصریح شده است (بهوتی، ۲۰۰۰: ۷۳۸ و ۲۰۰۳: ۳۳۵۴). از این رو، با توجه به قرار هیئت

۱. دیوان عالی سوادن در پرونده اخیر اشعار داشته بود: «أقر فقهاء الشريعة الإسلامية ذات مبدأ ألاخذ بالإقرار كاملاً دون تجزئه، إذ لا يتفق مع روح العدل إعمال الجزء الذي يضار به المتهم من إقراره، وطرح ذلك الجزء الآخر الذي يفيد في دفاعه. هذا ما استقر عليه العمل القضائي».

قضایی این کشور در لزوم مراجع محاکم به کتب مزبور و حکم به ممنوعیت تجزیه اقرار در این منابع فقهی، باید تجزیه‌ناپذیری اقرار را در این نظام استنتاج نمود.

۳. رویکرد حقوق کیفری کشورهای قائل به تفصیل

نظام حقوقی برخی از کشورهای اسلامی نسبت به تجزیه اقرار مقید در دعوی کیفری موضع یکنواختی اتخاذ نموده و میان وضعیت‌های مختلف، قائل به تفصیل شده‌اند. عراق و مصر را باید در این زمره محسوب نمود.

قانون الاصول المحاکمات الجزائیه عراق مصوب ۱۹۷۱ در حالی که در ماده (۲۱۷) بر آزادی مرجع قضایی در ارزیابی اقرار تأکید نموده است، به‌رغم شناسایی اصل کلی تجزیه‌پذیری اقرار، با پذیرش یک استثنا بر آن به تحدید اختیار قاضی مبادرت نموده است. مطابق ماده (۲۱۹) این قانون، «تجزیه اقرار و استناد به جزئی از آن که دادگاه آن را صحیح تشخیص داده و نادیده‌انگاری سایر اجزای آن جایز است. با وجود این، تفسیر خلاف ظاهر یا تجزیه اقرار در صورتی که تنها دلیل در پرونده باشد، ممنوع است»^۴. مشابه همین حکم در ماده (۶۰) قانون الاصول المحاکمات الجزائیه العسکری این کشور مصوب ۲۰۰۷ تکرار شده است.

بنا بر مقررات مزبور، قانون‌گذار عراقی برخلاف اقرار مدنی که آن را مطلقاً قابل تجزیه نمی‌داند، در خصوص اقرار کیفری میان دو حالت قائل به تفصیل شده است: اگر اقرار تنها دلیل موجود در پرونده باشد، دادگاه اختیار تجزیه آن را ندارد، ولی در صورت وجود دلایل دیگر علیه متهم می‌تواند آن را تجزیه کند. از این‌رو، اگر متهم اقرار کند که قربانی را در شرایط دفاع مشروع یا امر قانونی کشته است و تنها دلیل موجود در پرونده همین اقرار باشد، نمی‌توان آن را تجزیه نمود (حکمت فرمان، ۲۰۰۸: ۱۶۲)؛ موضعی که از سوی برخی از حقوق‌دانان عراقی مورد انتقاد قرار گرفته و آن را در مغایرت با اصل آزادی قاضی در ارزیابی دلیل دانسته‌اند (زیدان محمد، ۱۹۹۹: ۲۸۹ در: یونس،

۱. «تطبق المحاکم علی القضايا المعروضه أمامها أحكام الشریعه الاسلامیه، وفقا لما دل علیه الكتاب و السنه، و ما یصدره ولی الامر من أنظمه لا تعارض مع الكتاب و السنه...».

۲. «لایتجزأ الإقرار علی صاحبه، فلا یؤخذ منه الضار به و یترب الصالح له، بل یؤخذ جمله واحده، إلا إذا انصب علی وقائع متعدده، وکان وجود واقعه منها لا یستلزم حتماً وجود الوقائع الأخری».

۳. «الهیئه القضائیه» نهادی در وزارت دادگستری بود که در سال ۱۳۹۰ هجری قمری به دستور ملک فیصل برای نظارت بر امور قضایی تشکیل شد و بعدها با تصویب نظام‌نامه قضایی شماره ۶۴ جایش را به شورای عالی قضایی [المجلس الاعلی للقضاء] داد (برکات، ۲۰۱۲: ۱۲۶).

۴. «یجوز تجزئه الأقرار و الاخذ بما تراه المحکمه منه صحیحا و اطراح ما عده غیر أنه لا یجوز تأویلہ أو تجزئته اذا کان هو الدلیل الوحید فی الدعوی».

۲۰۱۴: ۸۹). با وجود این، انتقاد مزبور جای تأمل دارد؛ زیرا به نظر می‌رسد منطقاً ممنوعیت تجزیه در جایی که تنها دلیل پرونده یک اقرار مقید است، به نحوی که اگر متهم نمی‌خواست اقرار نماید، دلیل دیگری علیه او وجود نداشت، سخنی منطبق با موازین عدالت است؛ زیرا پذیرش اتهام از سوی او مشروط به شرطی بوده که نمی‌توان با تبعیض در اقرار، وی را به مجرد جزئی که به ضرر او است، مورد مؤاخذه قرار داد.

در کشور مصر نیز رویه قضایی در دوره‌ای که تحت تأثیر رویه قضایی قدیم فرانسه بود، اقرار مقید کیفری را قابل تجزیه نمی‌دانست. مستند ایشان اولویت اعمال قاعده ممنوعیت تجزیه اقرار مدنی در دعاوی کیفری بود. با وجود این، امروزه قائل به تفصیل شده‌اند. بنا بر موضع کنونی چنانچه قید ناظر بر تعیین مجازات باشد، می‌توان اقرار را تجزیه کرد و اصل ارتکاب جرم را پذیرفت، ولی ادعای متهم نسبت به کیفیات مخففه را باید جداگانه بررسی نمود. اما اگر قید نافی خطا یا مسئولیت باشد، در اینجا اصلاً اعترافی شکل نگرفته است تا بتوان آن را به ضرر مقرر تجزیه نمود؛ مانند جایی که متهم به ارتکاب قتل اقرار نموده است، ضمن آنکه مدعی شده است قتل در شرایط دفاع یا تحت تأثیر اکراه صورت گرفته است (ثروت، ۲۰۰۴: ۴۸۵-۴۸۴؛ مونس محب‌الدین، ۲۰۰۰: ۱۲۹).^۱ برخی از آرای دیوان عالی کشور مصر بر قابلیت نقض احکام محکومیت مبتنی بر تجزیه اقراری تأکید نموده‌اند که قید، نافی اصل جرم بودن رفتار موضوع جزء نخست اقرار است (فتحی سرور، ۲۰۱۶: ۵۵۳). در هر صورت چنانچه دادگاه اقرار کیفری را تجزیه نمود، باید استدلال کند چرا بخشی از اقرار را نادیده گرفته است؛ زیرا هر چند قاضی برای نادیده گرفتن سایر ادله مکلف به استدلال نباشد، نسبت به اقرار این تکلیف را همواره خواهد داشت؛ زیرا چنین بخش نادیده گرفته شده اقرار، نوعی دفاع متهم محسوب می‌شود که نمی‌توان به آن بی‌توجه بود (محمد سلامه، ۱۹۹۲: ۲۰۵). اگر اقرار مقید در دعاوی کیفری ناظر بر یک موضوع حقوق مدنی باشد، در این صورت باید قاعده عدم تجزیه اقرار را اعمال نمود؛ مانند جایی که در جرم خیانت در امانت، متهم

۱. گفتنی است از آنجا که در اقرار مقید کیفری، مقرر بخشی را به ضرر خود اخبار داده و سپس جزئی به نفع خویش ادعا می‌کند که در ماهیت جزء نخست اثر می‌گذارد و پذیرش جزء نخست و نادیده گرفتن جزء اخیر مغایر مقصود مقرر از اقرار است، به‌زعم برخی یا باید اقرار را با تمام اجزای آن پذیرفت و یا از کل اقرار صرف‌نظر نمود؛ موضعی که دیوان عالی کشور فرانسه در گذشته آن را اختیار کرده بود (بازی، پیشین: ۵۶). مفهوم چنین موضعی آن است که اصلاً اقرار مقید هیچ امری را که به ضرر مقرر باشد، اثبات نمی‌کند؛ زیرا در صورت پذیرش اقرار، ممنوعیت تجزیه آن سبب می‌شود جزء مقید با لحاظ قیدی که آن را متأثر نموده و به نفع مقرر است، در نظر گرفته شود و در صورت نادیده گرفتن نیز اصلاً جزء مقید هم ثابت نخواهد شد. همین استنباط سبب شده است که رویه قضایی مصر، درخصوص اقرار مقید کیفری در جایی که قید، موجب نفی تأثیرگذاری مقید از اساس می‌شود، اصل تحقق اقرار را نفی نموده و آن را مثبت امری نداند و تجزیه اقرار را ناظر بر فرضی نماید که قید به‌صورتی است که مقید را از اساس بی‌اعتبار نموده و تنها بخشی از آثار آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد (ثروت، پیشین: ۴۸۵).

ضمن پذیرش تصاحب مال، ادعا کند که به موجب عقد امانی مال به وی سپرده نشده، بلکه بخشیده شده است (زکی ابوعامر، بی تا: ۱۳۱؛ محمد الهواری، ۲۰۱۳: ۷۱).

۴. رویکرد حقوق کیفری ایران به تجزیه پذیری اقرار مقید

مقررات موضوعه در ایران نسبت به قابلیت تجزیه اقرار مقید در دعاوی کیفری، صریحاً تعیین تکلیف نکرده‌اند. از این رو، در دکترین حقوقی نظریات مختلفی در این زمینه مطرح شده است که در ادامه بررسی می‌شوند.

۴-۱. نظریه جواز تجزیه

برخی حقوق دانان ایرانی اقرار مقید کیفری را قابل تجزیه می‌دانند (خالقی، ۱۳۸۸: ۴۱۳؛ رحیمی، ۱۳۹۷: ۳۲۷). قائلین به نظریه مزبور دو نگاه مختلف به قضیه دارند.

عده‌ای اساساً بدون آنکه میان مقید و قید تفاوتی قائل شوند، معتقدند دادرس باید هر دو جزء اقرار مقید را بررسی نموده و هر کدام را که با واقعیت منطبق دید پذیرفته و جزء مغایر با واقع را نادیده انگارد (آخوندی، ۱۳۹۴: ۲۲۴). اما در نقطه مقابل، برخی اصل مقید را به واسطه اقرار مقرر ثابت شده می‌دانند، لکن در مورد قید معتقدند که باید به طور جداگانه در نظر گرفته شود و چنانچه موافق اصل باشد، اثبات خلاف آن برعهده مقرر علیه است و اگر مخالف اصل باشد، خود مقرر باید درستی آن را ثابت کند (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۹۱: ۳۲ و ۲۶).

۴-۱-۱. رویکرد نخست

مبنای قائلین به این موضع را باید در قاعده «آزادی دادرس در ارزیابی دلیل» به عنوان یکی از نتایج نظام دلایل معنوی دانست. ایشان اظهار داشته‌اند «به عکس مقررات حقوق مدنی، اقرار در امور کیفری قابل تجزیه و تفکیک است؛ یعنی مقام قضایی می‌تواند بخشی از اقرار متهم را بپذیرد و بخش دیگر آن را نپذیرد و نادرست بداند. در این رهگذر اختیار دادرس در تجزیه و تحلیل اقرار، ناشی از ذات اعمال روش دلیل‌های معنوی در دادرسی‌های کیفری است» (آخوندی، پیشین: ۲۲۴). در تأیید این نظر افزوده شده است که میان اختیار قاضی برای احراز حقیقت و اختیار وی در تجزیه اقرار ملازمه وجود دارد (زراعت و حاجی‌زاده، ۱۳۹۰: ۲۰۹).

گفتنی است برخی از معتقدان به تجزیه‌پذیری اقرار مقید که مبنای اقناع وجدانی دادرس را پذیرفته‌اند، دور قرار اناطه را به عنوان دلیلی بر درستی دیدگاه خویش دانسته و اظهار می‌نمایند «پدری علیه پسرش شکایت کرده که منزل پدر را بدون اذن او فروخته یا تصرف کرده و پسر بیان

[می] کند من مال موهوب را فروخته‌ام که در واقع قیدی به شکایت پدر اضافه کرده است. صدور قرار اناطه به معنای این است که اقرار تجزیه شد و این تجزیه از این جهت است که ما در امور کیفری به دنبال کشف واقع هستیم» (عابدی، ۱۳۹۸: ۴۲۳). استدلال مزبور نیز محل تأمل است؛ چراکه اولاً، قید در اقرار مقید، همواره موضوعی که اظهار نظر در آن در صلاحیت دادگاه‌های غیر کیفری باشد، نیست و ثانیاً، حتی در چنین فرضی نیز شناسایی قرار اناطه دلالتی بر پذیرش تجزیه اقرار مقید ندارد؛ زیرا در همان مثال مزبور نیز قطعاً دادگاه رسیدگی کننده به دعوی هبه نیز به حکم ماده (۱۲۸۳) قانون مدنی نمی‌تواند با تجزیه اقرار متهم، ادعای هبه را نادیده انگاشته و حکم به تعلق مال به طرف دعوا دهد و قطع نظر از آن، صرف حکم به ناحقی در ادعای مطرح در دادگاه حقوقی برای محکومیت کیفری متهم در چنین فرضی کفایت نمی‌کند.

۲-۱-۴. رویکرد دوم

عده‌ای از طرفداران نظریه تجزیه، بدون آنکه استدلال خود را بر نظام ادله معنوی مبتنی سازند، حتی در چهارچوب نظام دلایل قانونی که اقرار موضوعیت دارد نیز به تجزیه اقرار، نظر داده‌اند. ایشان برخلاف اقتضای رویکرد نخست و براساس اقتضای موضوعیت داشتن دلیل معتقدند جزء مقید در اثر اقرار ثابت می‌شود، قید تجزیه شده و موضوع دعوی مستقلی قرار می‌گیرد و بار اثبات آن برعهده کسی قرار می‌گیرد که موضعش خلاف اصل است (حسینی حائری، ۱۴۱۵ه.ق: ۷۴۶).^۱ حقوق دانان قائل به این مبنا بدون آنکه تفاوتی بین اقرار مقید کیفری و غیر کیفری قائل شوند، اقرار را نسبت به جزء مقید می‌پذیرند. آن‌ها در مورد قید معتقدند که باید به‌طور جداگانه در نظر گرفته شود و چنانچه موافق اصل باشد، اثبات خلاف آن برعهده مقرر علیه است و اگر مخالف اصل باشد، خود مقرر باید درستی آن را ثابت کند (حاجی‌ده‌آبادی، پیشین: ۳۲ و ۲۶).

۲-۴. نظریه ممنوعیت تجزیه

در نقطه مقابل نگرش سابق، بعضی از صاحب نظران حقوقی بدون آنکه تفاوتی میان اقرار کیفری با مدنی قائل شوند، اقرار مقید در دعوی کیفری را غیر قابل تجزیه می‌دانند (محقق داماد، پیشین: ۴۸). ایشان برای نظر خود دلیلی را بیان نکرده‌اند و چه بسا بتوان حکم مقنن در موضوعیت داشتن اقرار و عدم شناسایی اختیار دادرسی در نادیده انگاشتن اقرار بدون امارات علم آور را به‌عنوان حجت این دیدگاه ملحوظ داشت.

۱. «... فاعترافه بما يقول نافذ لا محاله، و بقی الوصف الإضافی أو الشرط الإضافی أو الحادثة الجديدة قید نزاع جدید، یکون عبء اثباته علی کل من يعتبر فی هذا النزاع مدعیاً وفق مقایس تشخیص المدعی و المنکر فی هذا النزاع».

۴-۳. ارزیابی نظریات

در مقام بررسی آرای بیان شده در خصوص تجزیه اقرار، باید جانب کسانی را گرفت که اقرار مقید را قابل تجزیه نمی‌دانند. در این راستا استدلال‌ات نظریه مختار در دو حوزه فقهی و حقوقی به تفکیک بیان می‌شوند.

۴-۳-۱. بررسی فقهی

در مقام ارزیابی فقهی مسئله باید به رویکردهای مغایر، پاسخ‌های جداگانه‌ای داده شود. یک رویکرد آن بود که اقرار چون طریقت دارد، قاضی می‌تواند با تجزیه آن صرفاً به جزئی حکم نماید که به درستی آن اطمینان یافته است. این در حالی است که در فقه اسلامی اقرار موضوعیت دارد و به خودی خود معتبر است؛ حتی اگر قراین دیگری در تأیید آن وجود نداشته و به طور کلی قاضی نسبت به آن به اطمینان نرسیده باشد. لذا، به مجرد تردید و شبهه نمی‌توان از آن چشم‌پوشی نمود (حسینی مراغی، ۱۴۱۷ه.ق، ج ۲: ۶۴۱)؛^۱ هرچند اگر بر نادرستی آن علم پیدا کنیم، قابلیت اثباتی‌اش را از دست می‌دهد (بجنوردی، ۱۴۱۹ه.ق، ج ۴: ۳۹۹؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۱: ۲۵۰؛ اراکی، ۱۴۱۵ه.ق، ج ۱: ۴۳۷). در این موضوع فقهای معاصر صریحاً بر عدم تفاوت میان اقرار کیفری و مدنی از این جهت تصریح نموده‌اند (پاسخ آیات بهجت، سیستانی، صافی گلپایگانی، موسوی اردبیلی و نوری همدانی در: مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، ۱۳۹۰: سؤال ۳۶۰).

موضع پیروان رویکرد دوم نیز که ضمن پذیرش موضوعیت داشتن اقرار، معتقدند با اقرار مقید، اصل مقید ثابت شده و قید در صورت همراهی با دلیل یا دست‌کم هم‌سویی با اصل یا اماره، تجزیه می‌شود نیز قابل نقد است. مبنای اثبات جزء مقید، با قطع نظر از قید، به واسطه چنین اقراری قابل مناقشه است. ایشان به اطلاق ادله لفظی «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» و «لا إنکار بعد إقرار» استناد نموده‌اند (حاجی‌ده‌آبادی، پیشین: ۲۴). در پاسخ باید گفت انتساب عبارت «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» به نبی مکرم اسلام (ص) که نخستین بار در کتاب «عوالی اللثالی» در اواخر قرن نهم هجری تدوین شده است، به صورت مرسل صورت گرفته است (احسائی، ۱۴۰۵ه.ق: ۴۴۲) و از همین رو، صاحب وسائل آن را از مصادر حدیثی نقل نموده و چنین آورده است: «روی جماعه من علمائنا فی کتب الاستدلال عن النبی (ص) أنه قال: إقرار العقلاء علی انفسهم جائز» (عاملی، ۱۴۰۹ه.ق، ج ۲۳: ۱۸۴). البته در میان قدامتاً تنها شیخ طوسی در کتاب «خلاف» حدیثی را با تعبیری نزدیک به مفاد قاعده از نبی گرامی اسلام نقل نموده‌اند: «إن اقرار العاقل جائز علی نفسه» (طوسی، ۱۴۰۷ه.ق:

۱. برخی از فقها در همین راستا اظهار داشته‌اند: «ینفذ إقرار العقلاء علی انفسهم مطلقاً و لا یعتبر فی نفوذه الوثوق بصدق المقر» (موسوی بهبهانی، ۱۴۰۵ه.ق، ج ۱: ۱۳۸).

۳۱۶) که به جهت ارسال قابل‌استناد نیست. عبارت «لا إنکار بعد إقرار» نیز با قطع نظر از بحث سندی، از نظر دلالتی ارتباطی با موضوع ندارد که مستند واقع شود؛ زیرا مفاد آن ناظر بر جایی است که فرد اقرار کرده و بعداً از آن برمی‌گردد. این در حالی است که در فرض حاضر، اصل اقرار، مقید به قید شده است و جای تردید نیست که تقیید از سوی مقرر در همان زمان اقرار، متمایز از حالتی است که وی اقرارش را نموده و بعداً آن را انکار می‌کند. در هر صورت روایات مورد استناد از نظر سند و دلالت حجیتی ندارند تا بتوان از اطلاق آن‌ها در اثبات جزء مقید استفاده نمود. از این رو، مبنای عمده قاعده اقرار، دلیل لَبَّی سیره عقلا است که باید در آن به قدر متیقن عمل نمود. عده‌ای اظهار داشته‌اند اگر در ادله لَبَّی ملاک را به دست آوریم، تعمیم آن به مصادیق مشکوکی که متضمن آن ملاک هستند، اشکالی ندارد (حاجی‌ده‌آبادی، پیشین: ۲۵)؛ در اینجا ملاک، یکی از دو امر فیصله‌دادن به دعوا با پذیرش حق طرف از سوی مقرر، و یا قابلیت کشف واقع نمودن اقرار است. در اقرار مقید، معیار نخست به همین میزان که مقرر جزء مقید را می‌پذیرد، محقق شده است و در همین محدوده کاشفیت اقرار از واقع ثابت است (حسینی حائری، پیشین: ۷۴۷). هر دو وجه بیان‌شده قابل‌مناقشه است؛ زیرا اولاً اقراری می‌تواند قاطع دعوا باشد که بسیط بوده و یا دست‌کم قید اضافی ناظر بر آن مورد قبول قرار گیرد. ثانیاً، همان‌گونه که برخی از فقهای نکته‌سنج معاصر فرموده‌اند در چنین موردی «عقلا این اقرار را به‌طور کلی کاشف نمی‌دانند؟» زیرا آن‌ها به نفع مقرر بودن یا به ضرر مقرر بودن مورد اقرار را من حیث‌المجموع در نظر می‌گیرند... [از این رو] نمی‌توان اقرار او به آن امر مجموعی را به اقرار متعدد منحل کرده و آنچه که به نفع او است را رد، و آنچه که به ضرر او است را پذیرفت؛ زیرا شخص مقرر، به آن ضرر مختصر، به تبع اقرار به آن چیزی که نفع او در آن است، اقرار می‌کند، لذا، اگر آن‌ها را از هم منفک کنند، هیچ‌گاه او حاضر به اقرار کردن به آن نیست... در چنین مواردی از نظر عقلا این اقرار کاشفیت ندارد و نافذ نیست» (شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۶۲۴-۳۶۲۵). ایشان حتی همین اختلال کاشفیت اقرار را در اقرار مرکب نیز می‌پذیرند و چنین نتیجه می‌گیرند که «از نظر عقلا کاشفیت اقرار در جایی است که مستقل و علی‌الاطلاق باشد، اما اقراری که تبعی بوده و مشروط به پذیرفته‌شدن دعوای دیگری است، مادامی که دعوای دیگر پذیرفته نشده، اقرار او از نظر آن‌ها کاشفیت ندارد... اقرار ضمنی اطلاق نداشته و کاشفیت آن مقید به پذیرفته‌شدن آن مطلبی است که اقرار در ضمن آن آمده است» (شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۶۲۵).

ممکن است در تجزیه‌پذیری اقرار مقید، به روایت اَبی‌مخلد از حضرت امام صادق (علیه‌السلام) استناد شود. طبق آن روایت، حضرت (علیه‌السلام) نزد دَؤد بن علی [فرماندار مدینه] بوده‌اند که شخصی را که مرتکب قتل شده بود، نزد ایشان می‌آوردند. دَؤد از آن فرد در مورد قتل می‌پرسد و او ارتکاب آن را از سوی خود تصدیق می‌کند. دَؤد از جرایبی ارتکاب قتل می‌پرسد که

مرتکب پاسخ می‌دهد: قربانی بدون اجازه وارد منزل من می‌شده و به حاکمان قبل از شما مراجعه کردم و به من امر کردند چنانچه بدون اجازه وارد منزل شود، او را بکشم و من این کار را انجام دادم. د/ود نظر امام صادق (علیه‌السلام) را جویا می‌شوند که حضرت (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «أری، أنه اقر بقتل رجل مسلم، فاقتله»، لذا، فرماندار دستور قصاص قاتل را می‌دهند (عاملی، پیشین، ج ۲۹: ۱۳۴). ممکن است به این روایت استدلال شود که حکم به قصاص متهمی که اقرار به قتل نموده، در حالی که ادعای متجاوزبودن قربانی را داشته است، به معنای تجزیه اقرار او است. در پاسخ به این دلیل نیز می‌توان گفت اولاً از نظر سندی روایت به جهت وجود *ابی‌مخلد* که فردی مجهول است، ضعیف محسوب می‌شود (علامه مجلسی، ۱۴۰۶ه.ق، ج ۱۶: ۶۸۳ و ۱۴۰۴ه.ق، ج ۲۴: ۲۱۲؛ موسوی اردبیلی، پیشین: ۶۹۰)، و از همین روست که فقها در حکم قتل اجنبی در فراش، به این روایت استناد نکرده‌اند. برخی بیان داشته‌اند *ابی‌مخلد*، همان *ابی‌مخلد سراج* است (سبحانی، پیشین: ۱۵۸). لذا، چون کسانی مانند *ابن‌ابی‌عمیر* از او نقل روایت کرده‌اند، از این رو، باید بر وثاقت او حکم نمود (منتظری، ۱۴۱۵ه.ق، ج ۲: ۴۴۰). در پاسخ باید گفت با قطع نظر از ناتمام بودن تصحیح سند روایت به واسطه وجود اصحاب اجماع بر مبنای مختار تحقیق، برخی وی را همان *قاسم بن اسماعیل* می‌دانند که تضعیف شده است.^۱ در هر صورت حتی اگر چنین تطبیقی را نیز نپذیریم، به دلیل عدم توثیق *ابی‌مخلد* روایت از جهت سندی قابل استناد نیست. ثانیاً، از نظر دلالتی باید گفت دلالت روایت بر مدعا زمانی تمام است که «قید»، اقتضای عدم قصاص را داشته باشد که بتوان گفت چون امام (علیه‌السلام) به آن توجه نمودند، به معنای تجزیه اقرار است؛ خود همین مطلب نیز جای درنگ است. زیرا ادعای قاتل آن بوده که قربانی بدون اذن وارد منزل او شده است و به این انگیزه او را کشته است، در حالی که مهدورالدم بودن به مجرد ورود بدون استیذان به منزل دیگران پذیرفته نشده است. لذا، چه بسا همین دلیل موجب شده است که امام (علیه‌السلام) بدون تحقیق در مورد درستی یا نادرستی ادعا حکم به قصاص را تأیید فرمایند.^۲ چه در غیر این صورت، اصل عدالت در دادرسی اسلامی و اصل احتیاط در دماء و نفوس اقتضاء می‌کرد در مورد ادعای استحقاق قتل، دست‌کم تحقیقی صورت می‌گرفت. این در حالی بوده که خود قاتل ادعا نموده قبلاً

۱. در مورد *ابی‌مخلد* گفته شده است: «نقل عن بعض فحول الرجال أنه قاسم بن اسماعیل، كما فی جامع الرواه، و قد قیل فی حق قاسم بن اسماعیل أنه کذاب ضعیف الحدیث» (سیفی مازندرانی، ۱۴۱۵ه.ق: ۲۵۱).

۲. حدیث منقول از *داود بن فرقد* که با روایت *ابی‌مخلد* هر دو در حقیقت یک حدیث هستند، به وضوح نشان می‌دهد بحث اصلی در این قضیه، ورود بدون اجازه به منزل دیگری بوده که حضرت (علیه‌السلام) آن را مجوز قتل ندانسته‌اند و در این روایت آمده است: «عن أبی‌عبدالله (علیه‌السلام) قال: سألتی داود بن علی عن رجل کان یأتی بیت رجل، فنهاه أن یأتی بیته فأبى أن یفعل، فذهب إلی السلطان فقال السلطان إن فعل فاقتله؛ قال فقتله فما تری فیه، فقلت أری أن لا یقتله، إنه إن استقام هذا، ثم شاء أن یقول کل انسان لعدوه دخل بیتی فقتلته» (عاملی، پیشین، ج ۲۹: ۱۳۵).

مسئله را به متصدیان حکومتی انعکاس داده است و در این جا حکم به قصاص بدون تفحصی در این زمینه، مغایر اصول مسلم کیفری در اسلام است؛ همین نکته موجب شده است برخی از صاحب نظران از این جهت روایت را مورد خدشه قرار دهند.^۱ با وجود آنچه گفته شد، حتی اگر کسی بیان دارد که عمل قربانی، مجرد ورود عدوانی به منزل قاتل نبوده - بلکه ادامه روایت مبنی بر نقل گفت و گوی نبی مکرم اسلام (ص) و سعد بن عباده در مورد حکم کشتن قتل در فراش، قرینه بر آن است که عمل قربانی بنابر ادعای قاتل ارتباط با خانواده اش بوده است - چنین پاسخ داده می شود که هیچ دلیل قطعی ای بر اتحاد قضایای صدر و ذیل روایت نیست. چه اینکه ممکن است امام (علیه السلام) آن گفت و گو را از باب تأکید بر این مطلب ذکر فرموده باشند که حتی اگر ادعای چنین رابطه ای نیز باشد، باز فرد نمی تواند بدون اثبات آن از طریق بینه از مجازات رهایی یابد و حتی اگر باز گفته شود دو قضیه یکی است، همچنان نمی توان به طور قطعی حتی رابطه اجنبی با همسر را مجوز قتل دانست. چه اینکه اتفاقاً حکم ذیل روایت هم سو با مفاد همان روایت د/ود بن فرقد است که مستند فقهای قرار گرفته است که آن را دلیل بر عدم جواز قتل اجنبی در فراش دانسته اند (موسوی خویی، ۱۴۲۲ه.ق، ج ۴۲: ۱۰۴). لذا، در هر صورت دلالت روایت بر تجزیه اقرار ناتمام به نظر می رسد.

در هر صورت، در تأیید موضع تجزیه ناپذیری اقرار مقید، می توان به صحیحه هشام بن سالم به نقل از حضرت امام صادق (علیه السلام) استناد نمود که فرمودند: «کان أمير المؤمنين (عليه السلام) لا يأخذ بأول الكلام دون آخره» (عاملی، پیشین، ج ۲۷: ۲۱۶). مطابق این روایت در قضاوت نمودن باید مجموع سخن گوینده را ملاک قرار داد و تبعیض در آن جایز نیست. بنابراین، الزام مقرر به جزء نخست و نادیده انگاشتن قید متعاقب و جاهتی نخواهد داشت. در پاسخ گفته شده است «این حدیث نمی تواند مدعا را اثبات کند. مستفاد از روایت این است که تا جمله تمام نشود، ظهور کلام منعقد نمی شود و آنگاه می توان شخص را مورد مؤاخذه قرار داد. ضمن آنکه این روایت در «تهذیب» بدین شکل نقل شده است: «يأخذ بأول الكلام دون آخره»؛ و در این صورت مقصود از آن این است که حضرت علی (علیه السلام) به انکار پس از اقرار اعتنایی نمی کردند (حاجی ده آبدی، پیشین: ۲۶). در پاسخ می توان گفت اولاً، ظاهر روایت در موضوع اقرار مقید نیز قابل استناد است؛ زیرا در اینکه قید در کنار مقید، متعلق اقرار را تکمیل می کند، تردیدی نیست و از همین رو است که فقها در حکم به لزوم توجه به قید، به همین روایت احتجاج نموده اند (طباطبایی، ۱۴۱۸ه.ق، ج ۱۳:

۱. «لم يدل دليل على أن المجرّد الورود في بيت أحد بلا إذن مجوز للقتل، و لذلك أمر الامام (عليه السلام) بقتله، لأنه قتل مسلماً بعنوان أنه دخل بلا إذن فكان على الامام أن يأمر بالتحقيق عن صفة الموضوع و أنه هل كان الرجل دخل بيته بلا إذن أو لا؟ فلو ثبت أنه دخل بإذنه فأمر بقتله حينئذ» (سبحانی، ۱۴۳۲ه.ق: ۱۵۸).

۱۳۷). ثانیاً، در متن روایت که در نسخه صحیح خطی «تهذیب» موجود است، بر سر فعل «یأخذ»، «لا»ی نافیه وارد شده است (موسوی خویی، پیشین: ۱۸۴)، محدث عاملی نیز در وسائل روایت را به همین شکل نقل نموده است و همان طور که برخی از مدققین بیان داشته‌اند، غلط بودن استنساخ صاحب وسائل محتمل نیست؛ زیرا در غیر این صورت ذکر روایت، ذیل بایی که در آن قرار داده شده است، نمی‌توانست مناسب باشد (تبریزی، بی‌تا: ۵۸۹). لذا، ظاهراً «لا» در نسخه چاپ شده از «تهذیب» جا افتاده است (سبحانی، ۱۴۱۸ه.ق: ۴۳۶). به هر حال حتی در صورت تردید، مقتضای قاعده، عدم تجزیه اقرار است؛ زیرا اقتضای قاعده حجیت اقرار تام است، لکن با توجه به آنکه متعلق اقرار، حق و نه واقعه حقوقی است، قید بعدی وارد بر مقید، موجب تزلزل ظهور جزء مقید در اقرار به حق می‌شود و به این جهت، نمی‌توان با تجزیه این اقرار به ثبوت جزء مقید حکم نمود (ابراهیمی، ۱۴۲۲ه.ق: ۱۷۷-۱۸۱).

۲-۳-۴. بررسی حقوقی

همانند قسمت قبلی، در بررسی حقوقی مسئله نیز می‌بایست پاسخ به رویکردهای مغایر، به شکل تفکیک شده بیان شود.

اینکه عده‌ای از حقوق‌دانان تجزیه اقرار را مستند به آزادی اختیار قاضی در ارزیابی دلیل به‌عنوان یکی از نتایج نظام دلایل معنوی دانسته‌اند، با صراحت مواد (۱۶۱) و (۱۷۱) قانون مجازات اسلامی که برای اقرار، موضوعیت قائل شده است و اعتبار آن را از باب طریقی جهت افاده علم نزد قاضی ندانسته است، مغایرت دارد. از این رو، سخن گفتن از ابتدای نظام دادرسی کیفری ما بر سیستم دلایل معنوی و به تبع، پذیرش اختیار برای قاضی جهت تجزیه اقرار توجیه قانونی ندارد. چراکه بنا بر منطوق مواد مزبور، قاضی مادام که یقین برخلاف اقرار پیدا نکرده باشد، نمی‌تواند از آن رفع ید نموده و آن را از عداد ادله کنار بگذارد؛ حتی اگر اطمینان به درستی آن پیدا نکرده باشد. اما در مورد استدلال طرفداران تجزیه اقرار بر اساس مبنای موضوعیت داشتن آن، باید گفت ایشان در تقویت دیدگاه خود از منظر مقررات موضوعه به اطلاق برخی مواد قانون مجازات اسلامی استناد نموده‌اند و اظهار داشته‌اند: «از اطلاق ماده (۳۰۹) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ می‌توان این نکته را استظهار کرد که اقرار کیفری در قتل عمد در برخی موارد قابل تجزیه است. طبق این ماده، این ادعا که مرتکب، پدر یا یکی از اجداد پدری مجنی علیه است، باید در دادگاه ثابت شود و در صورت عدم اثبات، حق قصاص، حسب مورد با سوگند ولی دم یا مجنی علیه یا ولی او ثابت می‌شود. گرچه در ماده مذکور صحبت از این نیست که جرم قتل با اقرار ثابت شده باشد، ولی قاتل ادعای ابوت دارد؛ ولی اطلاق آن، موردی را که شخصی به قتل عمد اقرار می‌کند

و ادعای ابوت مقتول را دارد، شامل می‌شود» (حاجی‌ده‌آبادی، پیشین: ۲۱). استشهاد مزبور نیز جای درنگ دارد؛ زیرا با توجه به حکم پایانی ماده مبنی بر ثبوت قصاص با سوگند شاکي، مشخص است که انتساب قتل به شخص از نظر قانونی مفروض است. در حالی که این اول بحث ما است که آیا با اقرار مقید می‌توان اتهام قتل عمد موجب قصاص را متوجه متهم نمود یا خیر. اینکه حکم مزبور، ذیل فصل «شرایط عمومی قصاص» و نه «ادله اثبات دعوا» آمده است و مقنن در مقام بیان احکام ماهوی ناظر بر شرایط و موانع ثبوت قصاص است، موجب آن نیست که بتوان اطلاقی اعم از لفظی و مقامی از این حکم نسبت به موضوع مورد بحث گرفت. حتی با قطع نظر از این نکته باید اضافه نمود که از نظر مبانی فقهی مقررات موضوعه، دعاوی حق‌الناس اعم از کیفری و غیرکیفری اصولاً نسبت به خصوصیت موضوعیت داشتن اقراری که مبنای تجزیه‌ناپذیری اقرار، قرار گرفته است، از ضوابط یکسانی پیروی می‌کنند. از این رو، حتی این گفته که اطلاق ماده (۱۲۸۲) قانون مدنی نیز می‌تواند در اینجا قابل استناد باشد، خالی از وجه نیست؛ چه اساساً بنا بر نظر مختار، اقرار مقید کیفری از نظر ممنوعیت تجزیه‌پذیری همانند اقرار غیرکیفری است. علاوه بر آنچه گفته شد، ذکر این نکته ضروری می‌نماید که حتی با فرض پذیرش استنادپذیری ماده (۳۰۹) در تجزیه اقرار مقید، باید گفت دلیل، اخص از مدعا است و نمی‌توان به مجرد این ماده، تجزیه‌پذیری اقرار مقید در همه جرائم را به نظر قانون‌گذار نسبت داد؛ زیرا اگر در همان مثال بیان‌شده، به جای قتل، جرم قذف مطرح بود، آیا باز هم امکان تجزیه اقرار مقید به قذف کسی که ادعای ابوت وی شده است، وجود داشت؟ قطعاً با عنایت به حکم مواد (۱۲۰) و (۲۱۸) قانون مجازات اسلامی در اینجا نمی‌توان حکم به حد قذف را صادر نمود و قید مبنی بر ابوت را نادیده گرفت. این نکته از این جهت بیان گردید که حتی با فرض پذیرش نظریه تجزیه اقرار مقید، باید گفت در حدود و به‌زعم ما در تعزیرات نیز به جهت حاکمیت قاعده در آن نمی‌توان شبهه ناشی از قید را نادیده گرفته و مقرر را صرفاً به جزء مقید اقرار محکوم نمود.

در خصوص دعاوی موجب قصاص و دیه نیز می‌توان گفت دعاوی متضمن دیه از آنجا که در بسیاری از احکام، تابع مقررات مسئولیت مدنی بوده که ماده ۴۵۲ قانون مجازات اسلامی نیز نسبت به ابعادی از آن تصریح داشته است -چه اینکه تا جایی که تتبع شده، بسیاری از قواعد اثباتی جاری در مسائل مالی در دیات نیز جریان دارد، مانند اثبات با یک شاهد مرد و سوگند یا با شهادت بر شهادت؛ به‌نحوی که موجب شده حتی برخی اساساً دیه را مصداق جبران خسارت بدانند-، همان ضابطه تجزیه‌ناپذیری اقرار در امور غیرکیفری در دیات نیز جاری است. در مورد قصاص نیز با لحاظ انتفای مبنای کاشفیت نوعی در اقرار مقیدی که قائل به انحلال آن شده‌ایم از یکسو و اقتضای اصولی مانند احتیاط در دماء و نفوس، حتی اگر بر عدم جریان قاعده در آن در این

دعاوی نظر دهیم، می‌توان عدم تجزیه اقرار را در این دعاوی نیز جاری دانست و برخی از فقها نیز صریحاً همین موضع را پذیرفته‌اند. از مرحوم آیت‌الله اراکی (ره) استفتا شده بود «در مواردی که قتل واقع شده و قاتل اصل قتل را اقرار می‌کند و غیر از اقرار راه دیگری برای اثبات قتل نیست، ولی اقرار مقید به قیدی است، مانند از روی دفاع بوده یا در حال زنا با همسر خود دیده و او را کشته است، آیا اقرار او منحل می‌شود؛ به نحوی که اصل قتل ثابت می‌شود ولی نسبت به قیود دفاع از نفس و ناموس، مدعی محسوب شده و باید این قیود را اثبات نماید؟» ایشان پاسخ داده بودند که «با اقرار مزبور قتل عمد و قصاص ثابت نمی‌شود و انحلال راه ندارد» (مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، پیشین: سؤال ۲۶۴۲).^۱ آیت‌الله موسوی اردبیلی (ره) نیز در پاسخ به این استفتا که «در مواردی که قتل واقع شده و قاتل اصل قتل را اقرار می‌کند و غیر از اقرار راه دیگری برای اثبات قتل نیست، ولی اقرار مقید به قیدی است، مانند از روی دفاع بوده، یا در حال زنا با همسر خود دیده و او را کشته است؛ آیا اقرار او منحل می‌شود؛ به نحوی که اصل قتل ثابت می‌شود ولی نسبت به قیود دفاع از نفس و ناموس، مدعی محسوب شده و باید این قیود را اثبات نماید؟»، ایشان پاسخ داده بودند «در فرض مزبور قتل ثابت می‌شود، ولی ادعای دفاع از نفس و یا فرض دیگر که در نوشته می‌باشد، باید اثبات شود؛ یعنی قسم یاد می‌کند که در مقام دفاع و یا برای زنا با همسر، او را کشته است» (مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، پیشین: سؤال ۶۷۶۲). هرچند در این استفتا ظاهراً تجزیه اقرار پذیرفته شده است، لکن همین که با سوگند مقرر نسبت به درستی قید، گفته او پذیرفته می‌شود در حقیقت نشان از تجزیه‌ناپذیر دانستن اقرار به نفع متهم دارد.

در هر صورت، تجزیه اقرار که در صورت شناسایی اختیاری ارزیابی برای دادرسی وجود داشت^۲، در این وضعیت نظام حقوقی ما منتفی خواهد بود؛ زیرا اقرار براساس مبانی فقهی قوانین کیفری موضوعیت دارد. لذا، نه دادرسی می‌تواند به تشخیص خود بخشی از آن را نادیده بگیرد و نه اقتضای قاعده اجازه تجزیه را می‌دهد؛ چراکه اقرار اخباری است که نوعاً ما را به واقع می‌رساند و از آن رو که مقرر به ضرر خود چنین خبری را می‌دهد، اقتضای منطقی آن است که به مجرد اقرار، اعم از آنکه در دادرسی علم حاصل شود یا خیر، واقعه متعلق آن ثابت می‌شود. لذا، اگر بنا بر استناد به اقرار باشد، باید واقعه را به آن شکلی که از آن خبر داده شده است، بپذیریم. زیرا قید و مقید پیکر واحدی را تشکیل می‌دهند و مقید بدون قید مورد اخبار قرار نگرفته تا بتوان نفس مقید را

۱. گفتنی است در پاسخ به همین مسئله، برخی از فقهای معاصر نظیر آیات بهجت، فاضل لنگرانی، مکارم شیرازی و صافی گلپایگانی موضع مخالف اختیار نموده‌اند (مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا، پیشین: سؤال ۶۷۶۲).

۲. برخی از حقوق‌دانان به درستی بر دائرمدار بودن تجزیه‌پذیری اقرار بر صلاحیت ارزیابی قاضی که در صورت طریقت دلیل متصور است، تصریح نموده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۶۳).

بدون در نظر گرفتن قید با واقع انطباق داد (شهیدی، پیشین: ۵۶؛ شمس، ۱۳۹۱: ۱۹۶). از این رو، حکم به مقید بدون لحاظ قید، در حقیقت به معنای حکم به موضوعی است که نسبت به آن اقراری صورت نگرفته است و آنچه اخبار نسبت به آن صورت پذیرفته، مورد حکم قرار نگرفته است. اهمیت این مسئله در امور کیفری به مراتب بیش از امور مدنی است؛ زیرا حاکمیت اصل برائت اقتضا می‌نماید مقام تعقیب و متهم بار اثبات بزهکاری متهم را برعهده بگیرند، لذا، اگر ما بر تجزیه اقرار مقیدی که موضوعیت دارد، حکم دهیم، به این معنا است که به فردی که گفته او خلاف اصل برائت است اجازه داده‌ایم که با تبعیض در خبر بیان شده از سوی متهم، جزء ناقصی را که به نفع خود است، به‌عنوان دلیل کاملی بپذیرد و از آنچه به نفع خود نیست - که در حقیقت جزئی از آن قسمت ناقص است - صرف نظر نموده و اثبات آن را از متهمی که موضع او موافق اصل بوده، بخواهد. ممکن است گفته شود در غیر این صورت چون اغلب اقرار متهمان، همراه ادعای قیودی است که مساعد به حال ایشان است، نفی تجزیه اقرار عمدتاً به عدم اثبات دعوا می‌انجامد، در پاسخ باید گفت اولاً، همین ایراد در دعاوی مدنی نیز متصور است و حال آنکه کسی در آنجا اشکال نمی‌کند که این امر به عدم اثبات دعاوی منتج می‌شود. گذشته از این در امور کیفری، اقتضای اصولی چون برائت، احتیاط در دماء، قاعده درأ و اصل تقدم خطای حاکم در عفو بر خطای او در کیفر، همگی ایجاب می‌نمایند که عدم اثبات جرم، حتی اگر نادرست باشد، بهتر از آن است که متهمی را که تنها دلیل پرونده، اقراری مقید بوده، با تبعیض در آن محکوم نماییم؛ اقراری که وی اگر می‌دانست به این نتیجه منجر می‌شود، چه بسا هرگز اقدام به آن نمی‌کرد. ناگفته نماند اگر در دعوا دلایلی بر درستی مقید و غیر واقعی بودن قید باشد، در آن صورت تجزیه اقرار حتی بر مبنای موضوعیت داشتن آن نیز بلا اشکال است؛ زیرا دادرس می‌تواند با وجود بینه یا امارات علم‌آور حکم نماید و بلکه اصل مشکل در جایی است که بینه و یا علمی نسبت به دعوا وجود ندارد و صرفاً با اقرار مقیدی روبه‌رو هستیم که بنا بر نظر مختار، قابل تجزیه به ضرر متهم نخواهد بود. از آنجا که قید منطقیاً متضمن ادعای یک جهت مساعد به حال متهم است که یا مسئولیت کیفری او را زایل و یا تقلیل می‌دهد، باید گفت حتی اگر فرض می‌کردیم این قید در قالب اقرار مطرح نمی‌شد تا اصل مقید را زیر سؤال ببرد و حتی اگر متهم بدون اقرار، چنین ادعایی را می‌نمود، باز بنا بر مبنای مختار تحقیق که در برخی از نظام‌های حقوقی نیز پذیرفته شده است،^۱ بار اثبات فقدان نادرستی چنین ادعاهایی برعهده مقام تعقیب قرار می‌گرفت و تا این مانع رفع نمی‌شد، حکم به محکومیت و جاهتی نداشت.

۱. خالی از فایده نیست ذکر گردد که در ماده ۴۶ قانون یمن، در بحث حدود اساساً دادرس مکلف است در این زمینه تفحص و بررسی نماید و بدون این اقدام حکم محکومیت بی اعتبار است؛ حتی اگر متهم ادعایی نسبت به جهات مسقط مسئولیت نداشته

نتیجه گیری

(۱) در نظام‌های دادرسی کیفری مبتنی بر نظام ادله معنوی، به جهت اختیار دادرس در ارزیابی اقرار مانند سایر ادله، تجزیه اقرار پذیرفته شده و به نظر قاضی رسیدگی کننده در ماهیت دعوا واگذار شده است. موضع حقوق کیفری کشورهای کویت و مراکش را باید در این عرصه تحلیل نمود.

(۲) در نظام‌های مبتنی بر دلایل قانونی، مانند عربستان سعودی و سودان که ارزش اقرار به حکم مقنن معین گردیده و نقش چندانی از این جهت برای دادرس قائل نشده‌اند، اقرار مقید در دعوای کیفری قابل تجزیه نیست.

(۳) برخی از نظام‌های حقوقی نیز مانند عراق و مصر، مواضع بینابینی را برگزیده‌اند. در قانون آیین دادرسی کیفری عراق تجزیه اقرار حسب اینکه تنها دلیل موجود در پرونده باشد یا خیر، متفاوت است و تنها در صورت اخیر امکان تجزیه آن به ضرر مقرر وجود دارد. رویه قضایی مصر نیز حسب آنکه قید، ناظر بر اصل مسئولیت یا صرفاً ناظر بر جهات مربوط به تعیین مجازات باشد، به شکل متفاوتی عمل نموده است. در حالت نخست، با این استدلال که چنین اقرار مقیدی نمی‌تواند اتهام متوجه شخص را ثابت کند، بر ممنوعیت تجزیه آن حکم شده است، ولی در فرض دوم تجزیه پذیری اقرار مورد اتفاق نظر است.

(۴) قابلیت تجزیه اقرار مقید کیفری در مقررات موضوعه کشور ما به سکوت برگزار شده است و همین امر موجب طرح آرای متشکستی گشته است. با توجه به آنکه قانون‌گذار مجازات اسلامی از نظام دلایل معنوی پیروی ننموده است و اعتبار اقرار، مشروط به قناعت وجدان قاضی نشده است، در این خصوص همان مبنای حاکم در دعوای غیرکیفری، در دعوای کیفری نیز جاری است و از این رو، نمی‌توان با تجزیه اقرار، اصل اتهام را به موجب اقرار ثابت شده دانست و با تفسیری به ضرر متهم، قید مندرج در اقرار او را در این استنتاج مداخلت نداد و آن را موضوع دعوای مستقلی محسوب نمود تا به این وسیله در بسیاری از موارد که متهمان از اثبات آن عاجز هستند، ایشان را در معرض ضمانت‌اجراهای کیفری قرار داد.

ایرادات سندی و دلالی ادله نقلی - که بتوان از اطلاق آنها جهت اثبات جزء مقید و با قطع نظر از قید، استفاده نمود - از یکسو و ضرورت اکتفای به قدر متیقن در دلالت سیره عقلا بر اعتبار اقرار از سوی دیگر، در کنار مؤیداتی نظیر صحیحه هشام بن سالم به نقل از حضرت امام صادق (علیه السلام) که با فتاوای هم‌سوئی نیز همراه شده است، می‌تواند در خلأ قانونی موجود کمک کند

باشد. طبق این ماده، «علی القاضی عند نظر دعاوی الحدود، إستفصال المتهم عن جميع مسقطات الحد و یبطل حکم الإدانه إذا ثبت أن القاضی لم یقم بذلك».

تا از طریق سازوکار اصل (۱۶۷) قانون اساسی و در راستای رعایت نفع متهم، حکم به تجزیه‌ناپذیری اقرار مقید را در دعاوی کیفری مدلل سازیم.

منابع

الف) فارسی

۱. آخوندی، محمود (۱۳۹۴)، شناسای آیین دادرسی کیفری: اثبات بزهکاری و راهنماهای آن، ج ۷، ج ۲، تهران: دوران‌دیشان.
۲. حاجی‌ده‌آبادی، احمد (۱۳۹۱)، «تجزیه‌پذیری اقرار مقید در امور کیفری و مدنی»، فصلنامه حقوق اسلامی، سال ۹، ش ۳۵، صص ۳۵-۷.
۳. خالقی، علی (۱۳۸۸)، آیین دادرسی کیفری، ج ۲، تهران: انتشارات شهر دانش.
۴. رحیمی، موسی؛ رحیمی دهنسوری، رضا (۱۳۹۷)، گفته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری: دکترین و رویه قضایی، ج ۱، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
۵. زراعت، عباس؛ حاجی‌زاده، حمیدرضا (۱۳۹۰)، ادله اثبات دعوا، ج ۲، کاشان: نشر قانون مدار.
۶. شبیری زنجانی، سیدموسی (۱۳۸۰)، کتاب نکاح: تقریرات خارج فقه، ج ۱، قم: مؤسسه پژوهشی رأی‌پرداز.
۷. شمس، عبدالله (۱۳۹۱)، ادله اثبات دعوا: حقوق ماهوی و شکلی، ج ۱۴، تهران: انتشارات دراک.
۸. شهیدی، مهدی (۱۳۷۰)، «اقرار غیرمجرد»، مجله حقوقی دادگستری، سال اول، ش ۱، صص ۵۶-۴۰.
۹. صفار، محمدجواد (۱۳۷۹)، «قاعده تجزیه‌ناپذیری اقرار و دامنه اجرای آن»، فصلنامه مفید، سال ۶، ش ۲۲، صص ۳۲-۳.
۱۰. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴)، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ج ۳، تهران: نشر میزان.
۱۱. عابدی، احمدرضا (۱۳۹۸)، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
۱۲. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۹۲)، قواعد فقه: بخش قضایی، ج ۶، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۱۳. مؤسسه آموزشی و پژوهشی قضا (۱۳۹۰)، نرم‌افزار گنجینه استفتانات قضایی، نسخه ۲.

ب) غیر فارسی

۱۴. إحصایی، ابن ابی‌جمهور (۱۴۰۵ه.ق)، عوالی اللئالی العزیزیه، ج ۳، الطبعة ۱، قم: دار سیدالشهداء (علیه‌السلام) للنشر.
۱۵. ابراهیمی، قاسم (۱۴۲۲ه.ق)، «الأثبات القضائی: تجزئة الاقرار»، مجلة فقه اهل البيت عليهم السلام، سال ۶، الرقم ۲۳: ۱۸۶-۱۶۱.
۱۶. اراکی، محمدعلی (۱۴۱۵ه.ق)، کتاب البیع، ج ۱، الطبعة ۱، قم: مؤسسه در راه حق.
۱۷. بازی، محمد (۲۰۱۰م)، «سلطه القاضي في تقدير الاعتراف الجنائي في القانون المغربي و المقارن»، المجلة المغربية للدراسات القانونية و القضائيه، الرقم ۴، صص ۶۱-۱۷.
۱۸. بجنوردی، سیدمحمدحسن (۱۴۱۹ه.ق)، القواعد الفقهیه، ج ۴، الطبعة ۱، قم: نشر الهادی.

١٩. بركات، قيسون رامى (٢٠١٠م)، مبدأ الاقتناع الشخصى للقاضى الجزائى، رساله للماجستير، ام البواقي: جامعه ام البواقي.
٢٠. بركات، على (٢٠١٢م)، الوسيط فى شرح نظام القضاء السعودى الجديد، الطبعة ١، رياض: مكتبه القانون و الاقتصاد.
٢١. بهوتى، منصور بن يونس (٢٠٠٠م)، شرح منته الإرادات: دقائق أولى النه لشرح المتهى، ج ٦، الطبعة ١، بدون مكان: مؤسسه الرساله.
٢٢. بهوتى، منصور بن يونس (٢٠٠٣م)، كشاف القناع عن متن الإقناع، بدون طبعه، رياض: دار عالم الكتب.
٢٣. تبريزى، ميرزا جواد (بى تا)، أسس القضاء و الشهاده، الطبعة ١، قم: دار الصديقه الشهيد سلام الله عليها.
٢٤. ثروت، جلال (٢٠٠٤م)، نظم الاجرائات الجنائيه، بدون طبعه، اسكندريه: مطابع السعدنى.
٢٥. حسيني حائرى، سيدكاظم (١٤١٥هـ.ق)، القضاء فى الفقه الاسلامى، الطبعة ١، قم: مجمع انديشه اسلامى.
٢٦. حسيني مراغى، مير عبدالفتاح (١٤١٧هـ.ق)، العناوين، ج ٢، الطبعة ١، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى.
٢٧. حكمت فرمان، عباس (٢٠٠٨م)، الاقرار فى الإثبات الجزائى، مجله مركز دراسات الكوفه، سال ٥، الرقم ٧، صص ١٧٢-١٥٩.
٢٨. حمو الزهيرى، أشجان خالص (٢٠٠٦م)، الاقرار دليل فى الإثبات الجنائى، بحوث مستقبليه، الرقم ١٥، صص ٢٢٤-٢٠٧.
٢٩. زكى أبوعمار، محمد (بى تا). الإثبات فى المواد الجنائيه: محاوله فقهيه و عمليه لإرساء نظريه عامه، بدون طبعه، اسكندريه: الفنيه للطباعه و النشر.
٣٠. سبحانى، شيخ جعفر (١٤٣٢هـ.ق)، الحدود و التعزيرات فى الشريعه الإسلاميه الغراء، الطبعة ١، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
٣١. سبحانى، شيخ جعفر (١٤١٨هـ.ق)، نظام القضاء و الشهاده فى الشريعه الإسلاميه الغراء، ج ٢، الطبعة ١، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
٣٢. سيفى مازندراني، على اكبر (١٤١٥هـ.ق)، دليل تحرير الوسيله: الصيد و الذباحه، الطبعة ١، قم: دفتر انتشارات اسلامى.
٣٣. طباطبايى، سيدعلى (١٤١٨هـ.ق)، رياض المسائل، ج ١٣، الطبعة ١، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
٣٤. طوسى [شيخ حر]، محمد بن حسن (١٤٠٧هـ.ق)، الخلاف، ج ٥، الطبعة ١، قم: دفتر انتشارات اسلامى.
٣٥. عاملى [شيخ حر]، محمد بن حسن (١٤٠٩هـ.ق)، تفصيل وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه، ج ٢٩ و ٢٧ و ٢٣، الطبعة ١، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
٣٦. عبدالمنعم حسونه، بدرية (٢٠٠٠م)، شرح قانون الإثبات الإسلامى السودانى و تطبيقاته القضائيه، الطبعة ١، رياض: اكاديميه نايف العربيه للعلوم الامنيه.
٣٧. عبدالوجود، عادل (٢٠١٢م)، مشروع تفتين الشريعه الإسلاميه من مضبطه مجلس الشعب المصرى، بدون طبعه، بيروت: دار الكتب العلميه.
٣٨. عبدالوهاب محمد، عبدالمنعم (٢٠١٤م)، الاقرار فى الاثبات المدنى: دراسه مقارنه بين الشريعه الاسلاميه و القانون العراقى، رساله دكتوراه، كركوك: جامعه سانت كليمنتس العالميه.
٣٩. غرابى، عبدالله مسلم (٢٠١٨م)، دليلك القانونى فى النظام السعودى، الطبعة ١، رياض: دار الكتاب الجامعى للنشر و التوزيع.

٤٠. فتحی سرور، احمد (٢٠١٦م)، الوسيط في قانون الإجراءات الجنائية، ج ١، الطبعة ١٠، قاهره: دار النهضة العربية.
٤١. فوزان، محمد (٢٠١٤م)، جرائم الرشوة و التزوير: دراسه مقارنه بالشريعة الإسلامية، الطبعة ١، رياض: مكتبه القانون و الاقتصاد.
٤٢. فوزان، محمد (٢٠١٠م)، التنظيم القضائي الجديد في المملكة العربية السعودية: دراسه مقارنه بالفقه الإسلامي، الطبعة ١، رياض: مكتبه القانون و الاقتصاد.
٤٣. مجلسي [علامه]، محمدباقر (١٤٠٤هـ.ق)، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (ص)، ج ٢٤، الطبعة ١، تهران: دار الكتب الإسلامية.
٤٤. مجلسي [علامه]، محمدباقر (١٤٠٦هـ.ق)، ملاذ الأخبار في فهم تهذيب الأخبار، ج ١٠، الطبعة ١، قم: منشورات مكتبه آية الله المرعشي النجفي.
٤٥. محمد الرضي، وجدان علي (٢٠٠٣م)، سلطه المحكمه في تقدير البيئات في المسائل الجنائية، رساله للماجستير، خارطوم: جامعه الخرطوم.
٤٦. محمد سلامه، مأمون (١٩٩٢م)، الإجراءات الجزائية في التشريع المصري، ج ٢، بدون طبعه، قاهره: دار النهضة العربية.
٤٧. محمد الهوارى، شعبان محمود (٢٠١٣م)، أدله الإثبات الجنائي، الطبعة ١، طنطا: دار الفكر و القانون.
٤٨. مطيران، محمد فارس (٢٠١٦م)، «تجزئه الإقرار: دراسه فقهيه مقارنه بالقانون المدني و الجنائي»، مجله الجمعيه الفقهيه السعوديه، السنه الرابعه، الرقم ٣١، صص ٥٢٦-٤٥٥.
٤٩. منتظري، حسين علي (١٤١٥هـ.ق)، دراسات في المكاسب المحرمه، ج ٢، الطبعة ١، قم: نشر تفكر.
٥٠. موسوى اردبيلي، سيدعبدالكريم (١٤٢٧هـ.ق)، فقه الحدود و التعزيرات، ج ١، الطبعة ٢، قم: انتشارات دانشگاه مفيد.
٥١. موسوى بهبهاني، سيدعلي (١٤٠٥هـ.ق)، القواعد الكلية: الفوائد العليه، ج ١، الطبعة ٢، اهواز: كتابخانه دارالعلم.
٥٢. موسوى خويي، سيدابوالقاسم (١٤٢٢هـ.ق)، مباني تكمله المنهاج، ج ٤٢ و ٤١، الطبعة ١، قم: مؤسسه إحياء آثار الامام الخوئي.
٥٣. مونس محب الدين، محمد (٢٠٠٠م)، شرح قانون الإجراءات الجنائية: الإثبات الجنائي، بدون طبعه، قاهره: دار النهضة العربية.
٥٤. وزارت دادگستري كويت (٢٠١١م)، مجموعه التشريعات الكويتيه: قانون الإجراءات و المحاكمات الجزائية، ج ٢، كويت: مطابع الخط.
٥٥. يونس، بدرالدين (٢٠١٤م)، سلطه القاضى الجنائى فى تقدير الدليل الجنائى: دراسه مقارنه، رساله دكتوراه، قسطنطينه: جامعه قسطنطينه.
٥٦. قانون الاثبات السودانى (١٩٩٤م)، دسترسى در: <http://www.nccw.gov.sd/files/145.pdf>
٥٧. نظام الاجراءات الجزائية السعودى (١٤٣٥هـ.ق)، دسترسى در: <https://www.moj.gov.sa/Documents/Regulations/pdf/08.pdf>.
٥٨. قانون الاصول المحاكمات الجزائية العراقى (١٩٧١م)، دسترسى در: <http://iraqlid.hjc.iq:8080/LoadLawBook.aspx?SC=031220057844749>.
٥٩. قانون الاصول المحاكمات الجزائية العسكري العراقى (٢٠٠٧م)، دسترسى در: <http://iraqlid.hjc.iq:8080/LoadLawBook.aspx?SC=070120089400316>.
٦٠. اللانحه التنفيذيه لنظام المرافعات الشرعيه السعودى (١٤٣٥هـ.ق)، دسترسى در: <http://www.idc.gov.sa/ar-sa/RulesandRegulations1.pdf>.

۶۱. قانون المسطره الجنائیه المغربی (۲۰۰۲م)، دسترسی در:

<http://adala.justice.gov.ma/production/legislation/ar/penal/CodePenal2.htm>.

62. Cheema, Moeen H. (2006), "Cases and Controversies: Pregnancy as Proof of Guilt under", Pakistan's Hudood Laws, Brooklyn Journal of International Law, Vol. 32, pp: 121-160.